گفت‌وگوی منتشرنشده‌ای با شهید حجّت‌الاسلام سیّد هاشم صفی‌الدّین

تجربه ثابت کرد که سازش هیچ دستاوردی را محقّق نخواهد کرد

سـیّد هاشم صفی‌الدّین که پیش‌تر ریاست شورای اجرائی حزب‌الله را بر دوش داشت، بعد از شهادت سیّدحسن نصرالله به‌عنوان دبیرکل انتخاب شد؛ اما تنها چند روز بعد و در اواسط مهرماه ۱۴۰۳ در بمباران رژیم صهیونیستی در ضاحیه جنوبی بیروت به شهادت رسـید و پیکر مطهرش به همراه شهید سیّدحسن نصرالله به‌عنوان دو دبیرکل شهید حزب‌الله تشییع شد. رسانه KHAMENEI.IR به مناسبت تشیع دو دبیرکل شهید حزب‌الله، متن مشروح گفت‌وگویی که با شهید حجت‌الاسلام و المسلمین سیّد هاشم صفی‌الدین در ایام چهل‌سالگی پیروزی انقلاب اسلامی ایران انجام داده بود را برای نخستین بار منتشر کرد. شهید صفی‌الدّین در این گفت‌وگو خاطراتی درباره روابط حزب‌الله لبنان و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را بیان کرده است.

در ابتدای انقلاب اسلامی، زمانی که انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت و نظام جمهوری اسلامی برپا شد، آمریکا و صهیونیسم برنامه‌های درازمدّت و گسـترده‌ای را برای ایران و غرب آسـیا و نیز جهان اسلام طرّاحی و پیش‌بینی کردنـد. انقلاب اسـلامی اختلال‌هایی را در برنامه‌هایشان ایجاد کرد، امّا آن‌ها درصدد بودند که به هر ترتیب، سیاست‌هایشان را اعمال کنند. لطفاً یک تصویر کلّی و مختصر از آنچه آمریکا و صهیونیسم می‌خواستند در غرب آسیا اجرا کنند ارائه بفرمایید تا به این نقطه برسیم که با رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، چه اتّفاقاتی افتاد که آن سیاست‌ها و برنامه‌ها به آن نقطه‌ای که آن‌ها می‌خواستند نرسید.

یکـی از اقداماتی که امـام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) در ابتدای پیروزی انقلاب اسـلامی انجام داد، مواجهـه با پروژه‌های آمریکایـی در منطقه و قطع دسـت آمریکا از ایران و جهان اسـلام بود؛ این یک مواجهه سخت در نقاط مختلف بود. جنگ هشت ساله جمهوری اسلامی، در حقیقت، عمق چنین مواجهه‌ای بود. این جنگ، خواسته آمریکا بود که توسّط صدّام و برخی از کشـورهای حاشیه خلیج‌فارس اجرا شد. این جنگ، در حقیقت، پروژه آمریکا برای تنگ کردن عرصه بر جمهوری اسلامی و پایان‌دادن به حیات آن بود. همان‌طور که همه می‌دانیم، سـعی آمریکا این بود که مردم ایران پیروز نشوند، امّا آن‌ها پیروز شدند.

پس از پیروزی، آمریکایی‌ها تصمیم به محاصره ایران و مهار آن گرفتند. در طول هشت سال جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران، دشمنان، امام خمینی را اسـتوار و ثابت‌قدم یافتند. ایشان با برخورداری از عمـق فقهی، عرفانی، فکری و نیـز با بهره‌مندی از اراده و شـجاعتِ بسـیار، یک نیروی انقلابی به نام «سپاه پاسداران» را تأسیس کردند. همچنین، امام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) نیروهای بسـیج را ایجاد کردند و ظرفیّت‌های پنهان ملّت ایران در حوزه‌های فکـری، عقلی، علمی و مانند این‌هـا را به منصّه‌ی ظهور رسـاندند. من اعتقاد دارم که آمریکایی‌ها در مواجهه طولانی‌مـدّت خود با جمهوریِ اسـلامیِ نوظهور در آن زمان، به یأس و ناامیدی در برابر امامِ خمینی (رحمهُ‌الله علیه) دچار شدند. در طول هشت سالی که از جنگ تحمیلی سپری شد، امام نه‌تنها خود در نبرد حضور یافتند، بلکه کاری کردند که همه اقشار ملّت نیز در نبرد حاضر شوند. امام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) همه اقشار مردم از زن و مرد و کودک را برای حضـور در جنگ و مواجهه با پروژه آمریکاییِ صدّام و کشورهای عربی حاشیه خلیج‌فارس، بسیج کردند.

پس از رحلت امام، آمریکایی‌ها احسـاس کردند که ایران متزلزل می‌شـود. آن‌ها اعتقاد داشتند که امام سـتون فقرات جمهوری اسـلامی بوده است و پس از ایشـان، این ستون فقرات دچار اختلال شده است و جمهوری اسلامی قابل تجزیه خواهد بود. از همین‌روی، طمـع‌ورزی آمریکا برای نفوذ به داخل جمهوری اسلامی بیشتر شـد. طبیعتاً، تلاش‌های پیشـین آن‌ها برای مواجهه با جمهوری اسـلامی شکست خورده بود و محاصره و تنگ‌کردن عرصه بر ایران هم این کشور را تضعیف نکرده بود. خلاصه اینکه آمریکایی‌ها از مواجهه با امام مأیوس شده بودند امّا پس از رحلت ایشان، آن‌ها این امید را پیدا کردند که می‌توانند روی ناامن‌سازی ایران و شکاف‌های داخلی آن حساب باز کنند. محاسبه آمریکایی‌ها این بود که با رحلت امام، ایران مشغول اوضاع داخلی سیاسی و اجتماعی خود خواهد شد. برآورد آمریکایی‌ها این بود که در چنین شرایطی می‌توانند به عنوان رهبر اقتصاد جهـان، ایران را تحت محاصره اقتصادی و سـپس محاصره اجتماعی، فرهنگی و فکریِ داخلی و خارجی قرار دهند تا بدین ترتیب، نظام حاکم ساقط گردد.

یکـی از مسـائل اصلی در این برهـه، موضوع رهبری سـماحهُ‌القائد، امام خامنه‌ای (دام‌ظلّه) بود. من به‌خوبی به یاد دارم که در آن زمان، در شرایطی کـه مردم ایران به دلیل رحلت امام در حزن و اندوه بزرگ به سر می‌بردند، آیت‌الله سیّد علی خامنه‌ای در تلویزیون حاضر شدند و این آیه را قرائت کردند: «وَ ما مُحَمّدٌ الّا رَسـولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرّسُلُ اَفَایِن ماتَ اَو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی اَعقابِکُم».(۱) ایشان سپس گفتنـد که ملّت ایران قدرتمند اسـت و گام‌هایش سست نمی‌شود و امام قدرت را نزد ما قرار داد. خود من شـخصاً به ذهنم هم خطور نمی‌کرد که مجلس خبرگان رهبری، سماحهُ‌القائد را به عنوان رهبر ایران انتخاب کند، هرچند که پیش‌تر از برخی علما و عرفا چنین چیزی را شـنیده بودم. پس از انتخاب ایشان و شنیدن سخنانشـان، احساس یک آرامش فراگیر کردم؛ احساس کردم که این آرامش در کلام ایشان -پیـش از برگزاری انتخابات- به همـه ملّت ایران منتقل شده است.

پس از برگـزاری انتخابات ریاسـت جمهوری ایران، نوعی آرامش در کشـور حاکم شـد؛ همه، از جمله مراجع عالی‌قدر، مجلس خبرگان، مردم ایران، سیاستمداران، رؤسا، شوراهای منتخب و مانند این‌ها، تحت رهبری سـیّدالقائد قرار گرفتند. در این زمان، آمریکایی‌ها متوجّه شدند که در برابر مشکل جدیدی قرار گرفته‌اند و آن، این بود که امام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) یک ملّتِ پایبند به ولایت را تربیت کرده است، یک ملّتِ ولایت‌مدار را پرورش داده اسـت. معتقدم که در این مرحله، آمریکایی‌ها خود را در برابر مرحله جدیدی دیدند. پیش‌تر، آن‌ها معتقد بودند که ایران ضعیف شده است و پس از هشت سال جنگ، دیگر نمی‌تواند اجزای مختلف جمهوری اسلامی را بازسازی کند. با این‌حال، آمریکایی‌ها متوجّه شدند که مجلس خبرگان یک نهاد قدرتمند اسـت، پارلمان یک نهاد قدرتمند است و امام، پیش از رحلت خود، تصمیماتی اتّخاذ کرده بود که تمام نهادها و مؤسّسات جمهوری اسلامی، استوار، قدرتمند و ثابت‌قدم باقی بمانند. در حقیقت، آمریکایی‌ها خـود را در برابر یک ناامیدی جدید یافتند و گزینه دیگری را در دسـتور کار قرار دادنـد و آن نفوذ اقتصادی و فرهنگی بود. در داخل جمهوری اسلامی، مباحثات زیادی درخصوص مسیر اقتصادی‌ای که کشور باید طی کند مطرح شد و در نهایت هم قدرت سـماحهُ‌القائد در برقراری ثبات و مدیریّت این امور مشخّص گشت.

برخی بـرای ایجاد شـکاف‌های داخلی تلاش کردنـد. تلاش آن‌ها این بود که از آزادیِ موجود در جمهوری اسلامی -در سایه‌ی وجود آراء و گرایشات سیاسی راسـت‌گرایانه، چپ‌گرایانه، اصلاح‌گرایانه و اصولگرایانه- برای اختلاف‌افکنی استفاده کنند. این افراد سـعی کردند اختلافات را تشـدید کنند، زیرا تصوّر می‌کردند در یک کشـور عادی مانند یکی از کشورهای عربی یا اسلامی رفتار می‌کنند. آمریکایی‌ها معمولاً گمان می‌کنند از طریق مزدورانشـان و یا به واسطه سفارت‌هایشـان، افسرهایشان و کانال‌های بین‌المللی‌شان و نیز از طریق هیمنه‌شان بر اقتصاد بین‌المللی و شـورای امنیّت، می‌توانند در هر کشور عربی یا اسلامی و یا هر کشور دیگری در جهان نفوذ پیدا کنند. در مرحله سوّم، آمریکایی‌ها دریافتند که ایـن ابزارها در ایران وجود نـدارد. اینکه آمریکا در ایران سـفارت نداشـت، یکی از نعمت‌های خداوند برای تهران بود. این بدان معنا است که نفوذ فیزیکی مسـتقیم آمریکا در ایران وجود نداشـت و ایران به افسران آمریکایی، کارشناسـان نظامی آمریکایی و مدیریّـت اقتصادی آمریکا و فرهنـگ آمریکا هیچ نیازی نداشت. آمریکایی‌ها همچنین متوجّه شدند که اگر بخواهند در راستای اختلاف‌افکنی میان مردم و جامعه ایران حرکت کنند، در این زمینه بسیار ضعیف و عاجز هستند.

آمریکایی‌ها تلاش کردند از طریق سازوکارهای بین‌المللی و سیاسـی، روش‌هـای جدیدی را برای مواجهـه با ایـران در پیش گیرند. همـه ما به یاد می‌آوریم که سـازمان تجارت جهانی به ایران وعده داد که آمریکا می‌تواند تهران را وارد جامعه جهانی و بازار اقتصادی بین‌المللی سازد. هدف، این بود که ایران جذب این سازمان شده و اولویّت‌ها، گزینه‌ها، اصول و مبانی خود را فراموش سـازد، به گونه‌ای که دیگر ولیّ‌فقیه قدرتی برای تصمیم‌گیری نداشته باشد. در آن زمان، جامعه ایران از لحاظ اقتصادی و اجتماعی تحت فشار قرار داشت.

یأس دیگـر آمریکایی‌ها مواجه‌شـدن با تأثیر فکری، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بنیادینِ عمیقِ سماحهُ‌القائد بر تمامی تصمیمات جمهوری اسلامی بود. ایشـان از قدرت بالایـی در مدیریّت اختلافات در داخل جمهوری اسـلامی برخوردار بودند. ایشان توانایی هضم آسیب‌هایی را که ممکن بود در نتیجه فشارهای اقتصادی یا اجتماعی به جامعه‌ی ایران وارد شود، داشتند. مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، آمادگی ذهنی ایشـان و آگاهی‌شان از پروژه‌های آمریکا در منطقه بود. هرگاه آمریکایی‌ها قصد داشـتند از راهی وارد ایران شوند، سماحهُ‌القائد را در برابر خود می‌دیدند. هرگاه خواستند از پنجره وارد شوند، پنجره را در برابر خود قفل‌شـده دیدند. بنابراین، در تجربه سوّمی که آمریکایی‌ها داشـتند، خود را در برابر سدّ «خمینی جدید» دیدند. این «خمینی جدید» در یک تجربه فوق‌العاده، یعنی تجربه رهبری، ظهور و بُروز پیدا کرد؛ تجربه فکری عمیق، تجربه فقه اصیل، تجربه شجاعت و بصیـرت و حضور ذهنی که تأثیر بزرگی نه‌تنها در جامعه ایران، که در جوامع عربی و اسلامی داشت.

همه این‌ها باعث شـد تا رهبری سـماحهُ‌القائد رنگ‌وبوی جدیـدی به خود بگیـرد. در زمان امام خمینی (رحمـهُ‌الله علیه) فرصـت بـرای این نوع رهبری فراهم نبود. شیوه رهبری سیّدالقائد، مبتنی بر شـیوه تأثیرگذاری گسترده در داخل ایران -پس از پایـان جنگ و بعـد از رحلت امام- و نیز خارج از ایران بود. ما به‌یک‌باره در برابر ایرانی قرار گرفتیم که هشـت سال مقاومت کرده بود و کشوری که پس از رحلت امام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) رهبر جدیدی برای خود داشـت. ایران از لحاظ اقتصادی، علمی، شـناختی و مانند این‌ها توسعه پیدا کرد. جمهوری اسلامی در فرهنگ و اعتقاد جوانان ایرانی ریشه یافت و نسل‌های جدیدی را تربیت کرد. جمهوری اسلامی از لحاظ تأثیرگذاری بر جهان عرب -از فلسطین گرفته تا حزب‌الله در لبنان و تمام منطقه- گسترش یافت تا اینکه بیداری اسلامی رقم خورد و تمامی جوانان مؤمـن به دین و صلـح و حقیقت و عدالت، بیش از پیش با جمهوری اسلامی قرابت پیدا کردند و به آن نزدیک شدند.

اینجا بـود که آمریکا در مرحلـه جدیدی قرار گرفت و آن، مرحله ایجاد فتنه مستقیم در ایران بود؛ ایـن، مرحله چهارم مواجهه آمریکا با تهران بود. من نمی‌خواهم درباره‌ی مسائلی نظیر فتنه مستقیم در مرحله چهارم صحبت کنم، زیرا که شـما اطّلاعات بیشتری نسـبت به من درباره آن دارید. به‌هرحال، در این مرحله نیز آمریکایی‌ها خود را در برابر سدّی مستحکم به نام سماحهُ‌القائد دیدند که با عقل و فکر و مدیریّت و بصیرت و روحیّه خود، در برابر آمریکایی‌ها ایستادند. همه ما سخنرانی مشهور سماحهُ‌القائد در نماز جمعه(۲) را به یاد داریم که -حسـب فهم ما- ایشـان از ظرفیّت معنوی از طریق ارتباط با صاحب العصر و الزّمان (عجّل‌الله تعالی فرجه) استفاده کردند و گفتند این کشور شما است. ایشان همچنین خیلی واضح و صریح با ملّت ایران صحبت کردند و توانستند پروژه فتنه جدید را ناکام بگذارند.

مردم ایران و هم همه دوستداران امام در سراسر جهان و هم جنبش مقاومت حزب‌الله، نسـبت به اینکه بالاخره زمانی حضرت امام رحلت بکنند نگرانی‌هایی داشـتند و امور به چه سمت‌وسـویی پیش خواهد رفت. شـما در حـزب‌الله، در آن زمان، چـه نگرانی‌ها و دلواپسی‌هایی داشتید و حسّ‌وحال خودتان و دوستانتان در حزب‌الله را زمانی که شنیدید حضرت آیت‌الله خامنـه‌ای به رهبری انتخاب شدند، تشریح بفرمایید.

در روز اعلام رحلت امام، احساس کردم که دنیا متوقّف و تمام شده است. من در آنِ زمان در جمهوری اسـلامی بودم و آن روز را تقریباً به یاد می‌آورم. ما به خیابان‌ها می‌آمدیم، مردم همه‌گریان بودند و هیچ کس لبخند به لب نداشت و همه به یکدیگر تسلیت می‌گفتند. از جمله امور عجیب این بود که زمانی که از مکانی به مکان دیگر می‌رفتیم، می‌دیدیم که راننده تاکسی غمگین است، صاحب مغازه غمگین است، همه مردم این‌گونه بودند و همه ما در مراسم تشییع پیکر امام شرکت کردیم.

امّـا هنگامی که خبر انتخاب سـماحهُ‌القائد به عنوان رهبریِ جدید را اعلام کردند، احساس کردیم که روحمان به بدنمان بازگشت و احساس اطمینان داشـتیم. احساس کردیم که دست خداوند عزّوجل به سـمت ما بلند شده است و بدون مبالغه و تعارف عرض می‌کنم که احسـاس کردیم همان قدرتی که در ایّام حیات امام وجود داشت، با رهبری ایشان هم موجود است. من به‌خوبی به یاد دارم که ما نه‌تنها از همان ابتدا رهبری سماحهُ‌القائد را باور داشتیم، بلکه در حزب‌الله مطمئن بودیم که این گزینه پیش از هر چیزی یک گزینه الهی اسـت و بحمدالله یک گزینه موفّق است و اعتقاد داشتیم که الطاف صاحب‌الزّمان ما دوران سختی را پشت سر گذاشتیم؛ از جمله، می‌توان به سطوح مواجهات نظامی و امنیّتی سخت اشاره کرد؛ در سطح فشـارهای سیاسی سخت که منطقـه و مقاومت لبنان و فلسـطین با آن مواجه هستند نیز همین‌طور.

ما امروز با فشـارهای بین‌المللی بسیاری مواجه هستیم. اساسـاً، مقاومت از ابتدای تشکیل آن تا به امروز با این فشارهای بین‌المللی مواجه است. در این مرحله، در هر سـال، در هر برهه، این فشارها وجود داشته است و در طول تمام آن‌ها، سماحهُ‌القائد مداخله و ما را هدایت کرده‌اند. ایشان به ما می‌گفتند من فکر می‌کنـم باید این راه را بروید، ما نیز آن راه را رفتیم و متوجّه شدیم که بهترین راه است. اگر بخواهیم در یک کلام به طور خلاصه سـخن بگوییم، باید گفت کـه کلید عزّت، کلید پیـروزی، کلید توفیق، کلید هدایت، در هر تجربه‌ای در مقاومت لبنان، به دست سماحهُ‌القائد است.

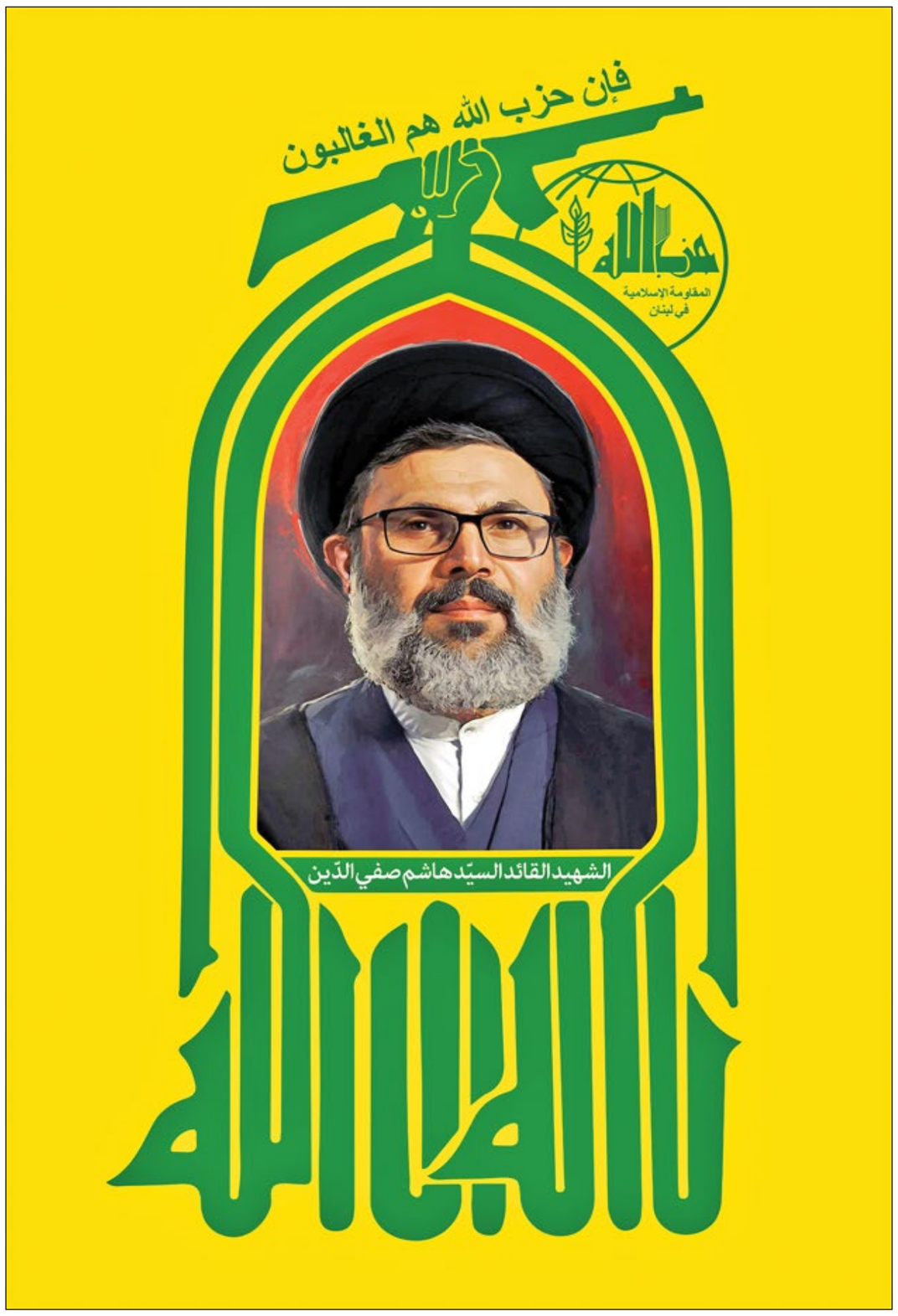

اگر بخواهید به موارد مشخّصی اشاره کنید، با توجّه به خاطرات و تجربیّاتتان، به چه مواردی اشـاره می‌کنید که رهنمودهای ایشان برای حزب‌الله بسیار راهگشا بوده است؟

همان‌طور که در جزئیّات اشـاره کردم، شواهد زیادی وجود دارد؛ امّا من از برخی مراحل و برهه‌های زمانیِ اصلی سـخن می‌گویم که حیاتی هستند. به عنوان مثـال، در رابطه با بنیه حزب‌الله -یعنی روح حزب‌الله- زمانی بحث بر سـر ایـن موضوع بود که آیا حزب‌الله فعّالیّت سیاسـی داشـته باشد یا خیر. اساساً، حزب‌الله یک گروه مقاومتی بود امّا در نتیجه تحوّلاتی که در لبنان رخ داد، لازم شـد که حزب‌الله در امور سیاسی نیز مشارکت داشته باشد. گروه‌های مقاومت، در سراسر دنیا، معمولاً با این بحث‌ها مواجه هستند. زمانی که برخی دستاوردها از جمله پیشرفت و توسعه در سطوح مردمی، اجتماعی و سیاسی حاصل می‌شود، میان فعّالیّت سیاسی و مقاومتی تداخل به وجود می‌آید. بحث‌های زیادی پیرامون این مسـئله در حزب‌الله انجام شد و نظرات مختلفی وجود داشت. در نتیجه، سماحهُ‌القائد گفتند که این موضوع کاملاً واضح اسـت؛ ماهیّت حزب‌الله مقاومتی اسـت. این رویکرد کلّی که سـماحهُ‌القائد مشخّص کردند، تا به امروز نتیجه‌بخش بوده اسـت. بنیه حزب‌الله، هویّت آن و ترکیـب و اولویّـت آن «مقاومت» اسـت؛ لذا فعّالیّت سیاسی نیز در خدمت فعّالیّت مقاومتی قرار می‌گیرد. تمام این‌ها رهنمودهای سماحهُ‌القائد است. این رویکرد، مسـیرهای بزرگی را در سطح فعّالیّت مقاومتی در برابر ما گشـود و موجب شد تا فعّالیّت مقاومتی با گام‌هایی بلند پیش برود. متأسّـفانه، در آن مرحله، ما بیش از حدّ لازم غرق فعّالیّت سیاسی شـدیم؛ امّا به‌هرحال، اگر مسیر مقاومت را گم کرده بودیم و در دهـه‌ی ۸۰ و اوایل دهه‌ی ۹۰ مقاومت ضعیف شده بود، نمی‌توانستیم تمامیِ نتایجی را که امروز می‌بینیم مشاهده کنیم.

مثال دوّم این است که زمانی که مسئله فلسطین وارد مرحله سازش سیاسی در دورانِ حکمرانی کلینتون شد و توافقنامه‌های سیاسی مانند اُسلو با فلسطینیان و وادی‌عربه با اردن به امضا رسید، همگان گفتند که همه چیز پایان یافت. جهان عرب، جهان اسلام و همچنین همه جهانیان اعتقاد داشتند که مسیر سازش ایستگاه پایانی است. ما در اوایل و اواسط دهه ۹۰ و در مراحل تحوّلات سیاسی مختلف، نزد سماحهُ‌القائد می‌رفتیم. در تمامـی مراحل مذاکرات طولانی که تحت نظارت دولت آمریکا میان عرب‌ها و اسرائیلی‌ها انجام می‌شد، هربار خدمت سماحهُ‌القائد می‌رسیدیم و درباره تحوّلات منطقه با ایشـان گفت‌وگو می‌کردیم، ایشان لبخند می‌زدند و می‌گفتند باید به مسیر مقاومت ادامه دهیم و ان‌شاءالله سـازش اتّفاق نخواهد افتاد. در آن زمان، کسی که می‌گفت سازش اتّفاق نخواهد افتاد، برخلاف جریان حاکم بر تمام دنیا صحبت می‌کرد. بااین‌حال، سیّدالقائد می‌گفتند این اتّفاق نخواهد افتاد؛ نترسید و به فعّالیّت‌های مقاومتی خود ادامه دهید؛ نگران نباشید، این مرحله نیز تمام می‌شود.

طبیعتاً، امروز لبنان و فلسطین و تمام منطقه با نتایج و انعکاسات تحوّلات آن مرحله مواجه هستند. متأسّـفانه، حکّام عرب و برخی از رهبران لبنان در آن زمان، روی این مسـئله حسـاب باز کرده بودند که سـازش سیاسی سرنوشـت نهائی منطقه است؛ بدان معنا که بر سر مسئله فلسطین سازش صورت خواهد گرفت، کار گروه‌های مقاومت در منطقه پایان خواهد یافت، نقش‌آفرینی حزب‌الله تمام خواهد شد، مقاومت در فلسطین جایی نخواهد داشت و ملّت‌های عربی هیچ امیدی برای دسـتیابی بـه راهکارهای عادلانه برای مسـائل نخواهند داشـت و نمی‌توانند از چهارچوب تصمیم‌گیری‌های آمریکا خارج شوند. شـخصیّت اوّلی که جبهه مقابل را مدیریّت می‌کرد، سماحهُ‌القائد بود. سماحهُ‌القائد، در مواجهه با رویکرد جهانی رهبری کردند و تجربه ثابت کرد که سـازش سیاسی چیزی جز دروغ، ادّعا و توهّم نیست و هیچ دستاوردی را محقّق نخواهد کرد.

پـس از آن، برخی از سیاسـتمداران عالی‌رتبه در فلسـطین، لبنان و منطقه -کـه نمی‌خواهم به اسامی‌شان اشاره‌ای کنم- نزد ما آمدند و گفتند که در نهایت، مسـیر شما مسیر درستی بود و ما اشتباه کردیم؛ آن‌ها گفتند ما گمان می‌کردیم که آمریکا یک راه حلّ سیاسی در مقابلمان قرار می‌دهد، امّا چنین کاری نکرد. تمام این‌ها بیست سال قبل رخ داد؛ لذا زمانی که از این مشکلات و یا آنچه از آن تحت عنوان «معامله قرن» یاد می‌شود صحبت می‌کنیم، می‌دانیم اتّفاقی که بیسـت سال پیش رخ نداد، اکنون نیز رخ نمی‌دهد. این مثال دوّمی بود که عرض کردم.

مثال سوّم این اسـت که من اکنون به‌خوبی به یاد می‌آورم که پس از عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان در سال ۲۰۰۰ و پیروزی بزرگی که حاصل شد -که بزرگ‌ترین پیروزی در جهان عرب در تاریخ مقاومت در برابر رژیم صهیونیسـتی بود- مـا به جمهوری اسـلامی رفتیم و با سـماحهُ‌القائد ملاقات کردیم و پس از بحث و بررسی مسائل و ارائه برخی گزارش‌ها به ایشـان، مثل همیشه از رهنمودهایشان بهره‌مند شدیم. ایشـان صحبت می‌کردند و من می‌نوشتم؛ هنوز هم سخنان ایشـان را به‌خوبی به یاد دارم. در تابستان سال ۲۰۰۰ نزد ایشان بودیم؛ یعنی حدوداً دو ماه بعد از عقب‌نشـینی اسرائیل. به یاد دارم که ایشان گفتند آنچه رخ داد پیروزی حزب‌الله بود و شما نتایج و انعکاسات آن را در منطقه و به طور مشخّص در داخل فلسطین مشاهده خواهید کرد؛ نتایج این پیروزی در لبنان را برای فلسطینیان دست‌کم نگیرید؛ ملّت فلسـطین، در انتفاضه‌ای جدید، به خیابان‌ها خواهد آمد و از این پس، از رهبران و سیاستمداران خود تنها راهکاری مبتنی بر انتفاضه را با تمامی ابعاد و معانی‌اش خواهد پذیرفت.

هنوز حـدود یک مـاه -کمی کمتـر یا کمی بیشتر- از سـفرمان به جمهوری اسلامی و دیدار با سماحهُ‌القائد نگذشته بود که انتفاضه فلسطین شعله‌ور شـد. من حقیقتاً زمانی که تصاویـر کرانه باختری و یا تصاویر انتفاضه در تمام فلسـطین را می‌دیدم، احساس می‌کردم که سـیّدالقائد با چشمانشان در حال مشـاهده‌ی همین صحنه‌ها از تلویزیون بودند؛ احسـاس کردم طوری سـخن می‌گفتند که گویی تصاویر تلویزیون در برابر دیدگانشان قرار دارد؛ برخی از جزئیّـات را به گونه‌ای بیان می‌کردند که گویی با چشمان خود، آن‌ها را می‌دیدند. همه‌ی این‌ها حاکی از وجود یک نگرش صحیح بـود. اکنون، می‌توانیم چنیـن چیزی را بر مبنـای اطّلاع از عالم غیب و یا برخورداری از امداد الهی تفسیر کنیم و یا آن را حاصل یک نگرش سیاسی ژرف بدانیم. چنین رویکردی چه بر اسـاس امداد الهی و چه بر اساس نگرش سیاسی عمیق تفسـیر شـود، بسـیار بزرگ و عظیم است. به‌هرحال، این دو نوع تفسیر از یکدیگر جدا نیستند. عقل اولیاءالله سرشـار اسـت؛ یعنی فردی اگر جزو اولیاءالله باشد، عقل سیاسی او سرشار خواهد بود.

همین‌طور، سال‌به‌سال بیشتر دریافتیم که نگرش سیّدالقائد یک نگرش بسیار عمیق بوده است. حتّی جزئیّات نبرد سال ۲۰۰۶ -یعنی جنگ سی‌وسه‌روزه- در پیش‌بینی سیّدالقائد بسیار جزئیّات قابل توجّهی بود. ایشـان، در ابتدای نبرد، روحیّه زیادی به ما در میدان اعطا کردند.

من به‌خوبی پیام مشـهور اوّل ایشان را که برای جناب دبیرکل ارسال شـد، به یاد دارم. جناب سیّد حسـن نصرالله تلفنی با من تمـاس گرفت و گفت «بشـارتی دارم»؛ از وی پرسیدم بشارت چیست، او نیز گفت «سماحهُ‌القائد برای ما پیامی فرستادند و در آن درباره اتّفاقاتی که برای ما رخ خواهد داد سـخن گفتند و این سخنان سرشار از بشارت است. ایشان از روزهای سختی سخن گفتند که پیش روی خواهیم داشت.» سیّد حسن در ادامه گفت «سماحهُ‌القائد نبرد ما را به جنگ خندق تشـبیه کردند که بسیار سخت بود.» جناب سیّد، هنگام مکالمه تلفنی، می‌خندید و می‌گفت «ایشـان خبر وقوع یک نبرد سخت را به ما دادند.» طبیعتاً، این مکالمه برای هفته اوّل نبرد بود. در نهایت هم در پیام سماحهُ‌القائد آمده بود که «ان‌شاءالله خیر شـما در چیزی است که برایتان رخ داده است. اگر این اتّفاق نمی‌افتاد، ممکن بود اسـرائیل شما را غافلگیر کند و به‌طور ناگهانی به شما هجوم بیاورد.» ما هیچ اطّلاعاتی مبنی بر اینکه اسرائیل خود را برای حمله غافلگیرانه به حزب‌الله آماده می‌کند نداشتیم.

حتّی نوع لحن کلام خود سـیّد هم بعد از پیام سماحهُ‌القائد تغییر کرد؛ یعنی سخنانش پس از آن پیام، متفاوت شـد، به گونه‌ای کـه نوعی اطمینان خاطر در کلامش نمایان شـد و تأکید کرد که پس از ارسـال پیام توسّط سماحهُ‌القائد، اطمینان خاطر یافته و این مسئله مهمّی است. یکی از نکات مهم در پیام سـماحهُ‌القائد به جناب نصرالله -که مفید است برای مردم تشـریح شود- این بود که اگر نبرد سال ۲۰۰۶ در این برهه اتّفاق نمی‌افتاد، اسرائیل حزب‌الله را غافلگیر می‌کرد. بعدها جناب نصرالله این موضوع را برای مردم تشریح کردند.

سـؤالی که مطرح می‌شود این است: رهبری که در ایـران زندگی می‌کند و جمهوری اسـلامی را با وجـود تمام چالش‌ها و سـختی‌ها هدایت می‌کند، و نگرش حاکم بر جهان در عرصه سیاسی، ایستادند و مواضع شجاعانه و مبتنی بر مقاومت اتّخاذ کردند. در آن لحظات، ایشـان دسـتور به دفاع از مسئله‌ی فلسطین دادند و تأکید کردند که تسلیح مقاومت و افزایش توانمندی‌ها و امکانات آن در فلسـطین باید ادامه یابد. سماحهُ‌القائد، به‌تنهائی، در عرصه سیاسی ایسـتادند و محور و جبهه مقاومت را در برابر جبهه جناب دبیرکلّ حزب‌الله، سـیّد حسن نصرالله، برای سماحهُ‌القائد تشریح کرد که چه اتّفاقی رخ داد. وی وضعیّت میدانی و اتّفاقات را برای ایشان تشریح کرد، سماحهُ‌القائد لبخند زدند و گفتند «من از کلام شما این‌گونه متوجّه می‌شوم که صهیونیست‌ها زیر پاهای مقاومت اسلامی قرار گرفتند.» حقیقتاً، این اتّفاقی بود که رخ داد. امروز صهیونیست‌ها زیر پاهای مجاهدان مقاومت اسلامی لبنان قرار گرفته‌اند و نمی‌توانند کاری انجام دهند و نخواهند توانست کاری انجام دهند.

مـا ایمان داریم که جبهه مقاومت و این جریانِ امتدادیافته در سطح جهان اسلام و جهان عرب، به رهبری امام خامنه‌ای (دام ظلّه) به مسیر خود ادامه می‌دهد و دستاوردهایش را با تمام تواضع و فروتنی در اختیـار امام زمان (عجّـل‌الله تعالی فرجه) قرار می‌دهد. یا صاحب‌الزّمان! آیا کافی است؟ ما از ایشان می‌خواهیم دستاورد ناقابلی را که در عرصه فعّالیّت مقاومتی در منطقه محقّـق کرده‌ایم، از ما بپذیرند. یا صاحب‌الزّمان! کسـی که رهبـری مقاومت را بر عهده‌دارد، نایب شما است؛ او ولیّ فقیه است؛ آیا این کافی است یا باید دستاوردهای بیشتری ارائه دهیم؟ مـا آماده‌ایم تا به منظور فراهم‌کردن شـرایط برای قدوم مبارک شما، فداکاری‌های بیشتری کنیم. فرج صاحب‌الزّمان (علیه السّلام) به دست خداوند است و او است که می‌داند چه زمانی اتّفاق می‌افتد. از خداوند می‌خواهیم که فرج ایشان را نزدیک قرار دهد.

چگونه متوجّه شـد که اسـرائیل خود را برای یک جنگ غافلگیرانه آماده می‌سازد؟ ما چنین چیزی را نمی‌دانسـتیم و از آن اطّلاع نداشتیم. ما اساساً هیچ اطّلاعی نسبت به این موضوع نداشتیم. سماحهُ‌القائد چگونه متوجّه این امر شـدند؟ چطـور به این باور رسیدند؟ مسئله‌ای که وجود دارد این است که ما در سـطح معنوی هرگز از اهمّیّت این باور و پیش‌بینی درسـت نکاستیم و این مسـئله در مدیریّت نبرد و پیشبرد آن برای ما بسیار مؤثّر بود.

انقلاب اسلامی، تا اینجا، دو رهبر را به خود دیده اسـت؛ رهبر اوّل حضرت امام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) بود و پس از ایشـان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبریِ انقلاب را به دسـت گرفتند. اگر بخواهیم نامی بر دوران امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای بگذاریم، چه نامی را می‌شود برای این دو دوران گذاشت؟

طبیعتاً اگر بخواهیم درباره امام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) هم صحبت کنیم، اگر شخصی مانند من بخواهد ایشـان را توصیـف کند، نوعی تعرّض به سـاحت مقدّسشان خواهد بود، چرا که نمی‌توانیم حقّ مطلب را اداء کنیم. امّا در سـطح درک عقلی ساده و اندک خـود می‌توانیم بگوییم که امـام خمینی به عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، از طریق بنیان نهادن «ولایت فقیه» و با نگرشـی که بـه نقش ولیّ‌فقیه -یعنی فقیه جامع‌الشّرایط- داشتند، درها را به معنای واقعی گشـودند. در واقع، ایشـان درها را به سمت خیر و برکت گشودند. ایشان با فتح قلب‌ها زمینه را برای ظهور امام حجّت (عجّل‌الله تعالی فرجه) فراهم کردند. ایشان فاتح عقل‌ها بودند و توانستند همگان را با اسـلام محمّدی اصیل (صلّی‌الله علیه و آله) و اهل‌بیت (علیهم السّلام) آشنا سازند. در یک تعبیر واضح باید گفت که امـام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) بانیِ جمهوری اسـلامی، بنیان‌گذار آن و سرمنشـأ خیر و برکات فـراوان آن بودند. هر آنچه جمهوری اسـلامی و مسلمانان بدان دسـت پیدا کردند و هر خیر و برکتی که ما در لبنان و مقاومت اسـلامی در سراسـر جهان اسلام بدان دسـت پیدا کردیم، یک منشأ دارد و آن امام خمینی (رحمهُ‌الله علیه) است. سـماحهُ‌القائد، امام خامنه‌ای (دام‌ظلّه) نیز اصول و ارزش‌ها را در سازه بلند جمهوری اسلامی و جنبشِ اسـلامیِ بین‌المللی نهادینه ساختند. این بدان معنا است که امام خمینی در را گشودند و امام خامنه‌ای مرحله‌به‌مرحله ارزش‌هـا و اصول را نهادینه کردند. آنچه امام خامنه‌ای گفته‌اند و آنچه در طول سی سال رهبری ایشان اتّفاق افتاده، کافی است که یک قانونِ کامل و شامل برای بنای تمدّن اسلامی که ایشان از آن سخن گفته‌اند، شکل بگیرد.

**شما به این مسئله اشاره کردید که مسیرِ سیاسیِ پیموده‌شـده در موضوع فلسطینِ نتیجه‌بخش نبوده و تنها راه، راه مقاومت است؛ امّا ما می‌شنویم که برخی این را تبلیغ می‌کنند که خود فلسطینی‌ها به دنبال سازش هستند! دیدگاه شما در این خصوص چیست و آیا واق